

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

از این اقسام خمسهای که برای تزاحم مرحوم نائینی عنوان فرمودند از حیث جریان ترتب و عدم ترتب تا به حال دو قسمش بیان شد. سه قسم دیگرش باقی مانده که آنها هم کوتاه است:

قسم سوم آنجایی است که يك تزاحمي ناشي میشود از ملازمة بين وجود يك واجب و وجود يك حرام آن هم ملازمة اتفاقي مثالي که زده شده این است که نسبت به اهل عراق که علامت قبله آنها این است که جدي و ستاره جدي در پشت آنها قرار بگیرد حالا اگر استقبال الي القبله واجب است اگر در آنجا به يك عنواني و يك جهتي استدبار جدي این حرام باشد، يعني استدبار و پشت نمودن به جدي بگوئیم حرام است استقبال هم واجب است، خوب اینجا برای این شخصی که در عراق هست وجود این واجب که استقبال است و وجود حرام که استدبار جدي است با هم ملازمه دارد نمی شود کسی استقبال الي القبله داشته باشد اما استدبار جدي نداشته باشد، البته در عراق.

خوب حالا بين این دو تا وجود تزاحم برقرار می شود اگر فرض کردیم احدهما اهم است اهم مقدم می شود و الا اگر هیچکدام اهم نبود هر دو حکم ساقط است حالا نکته ای که در اینجا است این است که آیا در چنین موردی که وجود يك واجب با وجود يك حرام تلازم اتفاقي بینشان هست اینجا هم مسأله خطاب ترتبي امکان دارد يعني بگوئیم خطاب حرمت نسبت به استدبار جدي در فرضی است که خطاب وجوب استقبال قبله را عصیان بکند آیا چنین چیزی ممکن است که ما بیاویم بگوئیم این حرمت که در استدبار جدي است این حرمت معلق است بر عصیان آن خطاب که عبارت از وجوب استقبال قبله است.

خوب اینجا مرحوم نائینی فرمودند ترتب امکان ندارد برای اینکه تحصیل حاصل لازم می آید از این خطاب ترتبي اگر کسی به طرف قبله استقبال نکند تبعاً استدبار کرده، تبعاً در اینجا اگر کسی استقبال الي القبله را نداشته باشد این حکم حرمت و این خطاب دیگر لغو است. این می شود تحصیل حاصل يعني خود استدبار در اینجا محقق است، لذا می فرمایند که چون استقبال لا يتحقق الا بالاستدبار حالا اگر کسی این وجوب استقبال را عصیان کرد يعني حالا به عنوان ایستادن به طرف قبله نایستاد ولي چون این وجود استقبال ملازمه با وجود استدبار دارد دیگر يك حکمي به نام حرمت الاستدبار بخواهد در اینجا جعل بشود این عنوان طلب حاصل است و طلب حاصل محال است.

این هم در قسم سوم که پس نتیجه این شد که در جایی که بين وجود يك واجب و حرمت يك حرام تزاحم وجود دارد اینجا ما نمی توانیم آن حرمت را به نحو ترتبي بیاویم اثبات بکنیم.

قسم چهارم از اقسام تزاحم جایی است که تزاحم به جهت اتحاد متعلق امر و نهی در وجود باشد. يعني در وجود خارجي این وجود از يك حیث و از يك جهت متعلق برای امر است از يك حیث و از يك جهت دیگر متعلق برای نهی است

اما يك وجود مجمع هم برای امر هم برای نهی است که از او تعبیر می کنند به مسأله اجتماع امر و نهی. در باب اجتماع امر و نهی سه صورت وجود دارد. از این سه صورت دو صورتش داخل در باب تعارض است و يك صورتش داخل در باب تزاحم

است.

اگر ما آمديم گفتيم متعلق امر و نهي دو ماهيت جداگانه اند دو تا ماهيت هستند اما اين دو تا ماهيت در وجود خارجي با هم اتحاد پيدا کردند. اين مثل صلاه و غصب. صلاه و غصب، صلاه يك ماهيت است غصب يك ماهيت ديگر است اين دو تا الان آمده اند در وجود خارجي اجتماع پيدا کرده اند اتحاد پيدا کرده اند يك وجود خارجي هم مي شود به او گفت صلاه هم مي شود به او گفت غصب اگر ما گفتيم دو تا ماهيت مستقل هستند اين يك و گفتيم حكم از احدهما سرايت به ديگري نمي كند از هيچكدام به ديگري حتمي سرايت نمي كند با اين دو تا قيد مورد اجتماع امر و نهي مي آيد صغراي باب تراحم قرار مي گيرد يعني اينجا بين وجوب و حرمت تراحم مي شود.

اما مورد دوم آنجا يي است كه دو تا ماهيت مستقله هستند، يك ماهيت است منتهي اين يك ماهيت دو تا عنوان دارد، دو تا ماهيت هستند، مثل آنجا يي كه مي گويد اكرم العالم و آنجا يي كه مي گويد لا تكرم الفاسق حالا يك كسي هست عالم فاسق است، اين عالم فاسق دو تا ماهيت منحا از يكديگر هستند عنوان عالم بر او تطبيق مي كند عنوان فاسق هم بر او تطبيق مي كند اينجا از موارد چي هست؟

تراحم است يا نه؟ الان اگر مولا گفت اكرم العالم و گفت لا تكرم الفاسق الان در يك موردي اجتماع به وجود آمد يعني يك موردي است كسي هست كه هم عالم است هم فاسق اينجا اين دو تا دليل بينشان چيست؟ تعارض است ديگر. اين را ديگر از معالم هم براي شما بيان کردند كه بين اين دو تا دليل تعارض وجود دارد و لذا در ماده اجتماع با يكديگر تعارض مي كنند.

پس در اجتماع امر و نهي اگر دو تا ماهيت مستقل نباشند مورد مي شود از موارد تعارض و فرض سوم اگر اجتماع امر و نهي دو تا ماهيت باشند اما ما قائل بشويم كه حكم از احدهما سرايت به ديگري مي كند حكم از احد المتعلقين به ديگري سرايت مي كند. اينجا هم باز از موارد تعارض است، پس ببينيد در باب اجتماع امر و نهي ما سه صورت داريم از اين سه صورت هم بيشتر نيست، از اين سه صورت يك صورتش عنوان مصداق باب تراحم را دارد دو موردش مصداق باب تعارض است.

آني كه مصداق باب تراحم است آنجا يي است كه ما بگويم اين امر و نهي متعلق هاشان دو تا ماهيت مستقله اند اين يك و حكم در احدهما به ديگري سرايت نمي كند اگر اين را گفتيم مساله مي شود از باب تراحم خوب حالا، حالا كه اينجا عنوان تراحم را پيدا كرد آيا در همين مورد ترتب معقول است يا ترتب معقول نيست، مرحوم نائيني در اينجا مي فرمايند به نظر ما در اينجا هم مانند آن قسم قبلي ترتب معقول نيست، چرا؟

مي فرمايند كه اينجا هم اگر كسي آمد نهي را عصيان كرد، عصيان نهي دو تا متعلق دارد، حالا قبل از اينكه اين را ما بگويم اگر بخواهد ترتب باشد چطور مي شود ترتب معنايش اين است كه مولا بگويد «لا تغصب و ان غصبت فصل»، در اينجا يي كه دار دار غصبي است، مولا مي گويد لا تغصب نهي مي كند و ان غصبت اين به صورت ترتبي مي شود و ان غصبت فصل به صورت ترتبي وجوب صلاه براي مولا مطلوبيت دارد.

اول مي گويد اصلا غصب نكن برو بيرون از اينجا و ان غصبت اگر آمدي غصب كردي به نحو ترتبي، صلي. نائيني مي فرمايد اين معقول نيست، چرا؟ براي اينكه اين غصب يا مصداقش خود صلاه است يعني اگر بخواهد بپايد اين خانه را غصب كند و اين مكان را غصب كند بپايد نماز بخواند خوب اينجا ديگر خطاب وجوب به صلاه مي شود تحصيل حاصل، يا اين غصب مصداقش يك فعل ديگر است كه فعل ديگر ضد با اين غصب است و تبعاً ضد با صلاه است.

اگر مولا بخواهد اينجا بپايد وجوب صلاه را بياورد در فرض اينكه مكلف ضد صلاه را دارد انجام مي دهد اين مي شود طلب جمع بين ضدين امكان ندارد. پس ببينيد در اينجا مي فرمايند ترتب معقول نيست اگر ما بپايم بگويم «لا تغصب و ان غصبت فصل» مي فرمايند اين لا يمكن لا يعقل چرا؟ براي اينكه غصب يا در ضمن صلاه هست يا در ضمن فعل ديگر، اگر در ضمن صلاه باشد فصل مي شود تحصيل حاصل، اگر غصب در ضمن فعل ديگر باشد كسي كه مشغول فعل ديگر است اگر بخواهد

صلاه را انجام بدهد این جمع بین آنها می شود جمع بین ضدین و می شود طلب الجمع بین الضدین لذا مرحوم نائینی می فرماید اینجا ترتب ممکن نیست.

مرحوم آقای خوئی (قدس سره) در این حاشیه اجود یک تعلیقه ای دارند بر فرمایش نائینی می فرماید که اینی که شما در باب اجتماع امر و نهی فرمودید ترتب ممکن نیست این در صورتی است که ما در باب اجتماع امر و نهی بیایم ترکیب را ترکیب اتحادی بدانیم یا بیایم قائل بشویم که حکم از متعلق یکی به دیگری سرایت می کند.

اما اگر در باب اجتماع امر و نهی ترکیب بین صلاه و غصب گفتیم ترکیب اتحادی نیست. که حالا بعداً اینها مفصل روشن می شود در کفایه هم خواندید ترکیب اتحادی و انضمامی را یکی نمی شود، دو تا است در وجود مجتمع است که می شود ترکیب انضمامی، منضم به یکدیگر هستند اگر ترکیب ترکیب انضمامی باشد و ما بگوییم حکم از احدهما به دیگری سرایت نمی کند مرحوم آقای خوئی فرمودند آن فعلی که بوسیله او عصیان می شود بنام غصب از نظر وجودی با آن فعلی که عنوان مامور به را دارد مغایر است، وجود صلاه روی ترکیب انضمامی با وجود غصب دو تاست اما منظم به یکدیگر شدند با غصب وجود صلاه محقق نمی شود لذا ایشان مرحوم آقای خوئی فرمودند در اینجا ما می توانیم مسأله ترتب را مطرح بکنیم.

نظر استاد محترم: مناقشه ای که در فرمایش ایشان است این است که ما مکرر عرض کردیم ترتب یک امر عرفی است، عرف در موارد اجتماع امر و نهی اعم از اینکه ترکیب ترکیب اتحادی باشد یا ترکیب ترکیب انضمامی، عرف در اینجا ترتب را نمی پذیرد، عرف دو تا وجود مستقل ولو منظم به هم دو تا وجود نمی بیند اینها را می گوید این فعل هم مصداق غصب است هم مصداق برای صلاه است بنابراین ولو به دقت عقلیه وجودی که به وسیله او غصب و عصیان تحقق پیدا می کند. از نظر وجودی مغایر است با وجودی که مامور به است و عنوان صلاه را دارد اما چون در عرف بین اینها این تغایر نیست حالا نمی خواهم بگویم بحث اجتماع امر و نهی یک بحث عرفی است آن در جای خودش می رسیم ولی بحث ترتب یک بحث عرفی خیلی روشنی هست و عرف در اینجا ترتب را نمی پذیرد. پس معلوم شد در اینجا هم حق با مرحوم نائینی است که ترتبی در کار نیست.

قسم پنجم: آخرین قسم در بحث تزاحم آنجایی است که تزاحم ناشی از ملاکین است. دو تا ملاک. مثل همان یک کسی است که عالم فاسق است این عالم فاسق به ملاک علم اقتضاء دارد وجوب اکرام را به ملاک فسق اقتضاء دارد حرمت را خوب اینجا بین این دو تا ملاک تزاحم به وجود می آید.

اولاً نکته ای را که قبلاً مرحوم نائینی در همین کتاب اجود التقريرات صفحه 52 در آنجا تصریح فرمودند، فرمودند این تزاحمی که ما در اینجا از او بحث می کنیم تزاحمی است که ناشی از عدم قدرت مکلف در مقام امتثال است، قدرت ندارد امتثال بکند اما آنجایی که تزاحم ناشی از ملاک است، این ربطی به مکلف ندارد مربوط به شارع است شارع باید ببیند بالاخره کدامیک از این ملاکها بر ملاک دیگر رجحان دارد، قدرت مکلف، عدم قدرت مکلف، علم مکلف، عدم علم مکلف در تزاحم ملاکی اصلاً جریان ندارد.

نائینی می فرماید اینجا دیگر عدم جریان ترتب اوضح از آن دو قسمی است که الان ما آمدیم مطرح کردیم برای اینکه در تزاحم ملاکی مسأله مکلف نقشی ندارد، در ترتب شرطش عصیان مکلف است اگر مکلف آمد هم را عصیان کرد آنوقت مهم حکمش فعلیت پیدا می کند. لذا می فرماید اینجا اصلاً عنوان ترتب نمی شود تصویر کرد برای او.

باز مرحوم آقای خوئی در حاشیه فرمودند اصلاً این قسم از اقسام تزاحم هم نیست. این تعارض در مقام جعل است مولا باید ببیند که کدامیک از این ملاکها بر ملاک دیگر غلبه دارد و او را بر طبق او جعل کند تزاحم آنجایی است که از نظر مقام جعل، جعل هر دو هیچ مشکلی نداشته باشد. اینجایی که در فعل مولا می بیند هم ملاک وجوب هست هم ملاک حرمت بالاخره یکی از این دو تا ملاکها در نظر مولا اقوی است و او را جعل می کند این چنین نیست که در مقام جعل بیاید برای هر دو حکمی را جعل بکند. لذا فرمودند این قسم عنوان تزاحم را ندارد. حالا عرض کردم خود مرحوم نائینی هم قبلاً در صفحه 52 از همین جلد دوم اجود ایشان هم آنجا فرمودند که اصلاً آن تزاحمی که ما می خواهیم پیرامون او بحث بکنیم تزاحمی است که مربوط به قدرت

مكلف باشد و تزام ناشی از ملاکین این خارج از محل بحث است. این هم آخرین قسم از اقسام تزام.

نتیجه گیری: پس ملاحظه فرمودید اقسام خمسه یا سته تزام را مرحوم نائینی بررسی کردند و ما هم دنبال کردیم از حیث اینکه آیا ترتب در آن جریان دارد یا ترتب در آن جریان ندارد؟ این تمام بحث در باب ترتب. بحمدالله بحث ترتب را این مقداری که من دیدم حدود 52 یا 53 جلسه ما فقط پیرامون بحث ترتب بحث کردیم. چون بالاخره يك بحثی است که در فقه بسیار مؤثر است و ملاحظه فرمودید فروع فقهیه ای که به بعضی از آنها اشاره شد.

البته تا اینجا که رسیدیم بحث اینکه آیا امر به شيء مقتضی نهی از ضد هست تمام شد. و این کتاب فوائد الاصول مرحوم نائینی را که من دیشب می دیدم دیدم ایشان هم در آنجا مرحوم کاظمینی نوشته اند که این بحث در ماه ربیع المولود تمام شد که حالا این حسن تصادف هم با این بحث ما پیدا کرده که در همین ماه تمام شد، بحث ترتب آنوقت بحث اینکه آیا امر به شيء مقتضی نهی از ضد است ما تمامش را ذکر کردیم الا يك قسمتش که مرحوم نائینی مفصل هم بحث کرده و آن فرق بین باب تزام و باب تعارض است، اما چون این بحث یعنی فرق های بین باب تزام و تعارض باید در بحث باب تعادل و ترجیح مطرح بشود اینجا دیگر ما این را عنوان نکردیم اما غیر از این هر چه که مطرح بوده حالا یا در کلام ایشان یا در کلام دیگران به آن مقداری که وسع ما اجازه داد وسع علمی ما، عرض کردیم.

نکته قابل توجه: حالا آنچه که انتظار است این است که این بحث ترتب را آقایان رویش کار بکنند، ببینند کاربردش در جاهای مختلف فقه کجاست و باز انتظار دیگر اقوال دیگر را ضمیمه بکنند خود همین يك رساله بسیار خوب مفصلی هم می شود حالا می توانید بعداً برای سطح چهار حوزه حتی این رساله را تحویل بدهید به مرکز مدیریت اما حالا بعداً در آخر سال ما خودمان هم نسبت به این رساله ترتب حالا با يك نکاتی که عرض می کنیم که به چه نحوی این رساله را تنظیم و تدوین بفرمایید.

نه به نحو اینکه همینطور که ما درس گفتیم از هر درسی چند سطر نوشته بشود و جلو بیاید خوب او خیلی فایده ای ندارد باید به يك شیوه ای باشد که این بحث ترتب را يك دور از اول تا آخر مطالعه کنیم و بعد خودتان تشخیص بدهید کدام بحث مقدم آورده بشود بهتر است کدام مؤخر آورده بشود بهتر است، و بعد ببینید کتابهای دیگر را ببینید، ببینید آن بحثی که ما نکردیم راجع به ترتب ممکن است حالا باز يك نکاتی هم باشد آنها را بیاورید پیدا بکنید اضافه بکنید و خودتان هم در این بحث ترتب نظر بدهید که بالاخره آیا ترتب را می پذیرید یا ترتب را نمی پذیرید.

این بحثهای خارج به نظر من عرض می کنم گوینده باید سی درصد نقش داشته باشد اما هفتاد درصد کار مربوط به خود آقایان است به صرف اینکه ما يك بحثی را بیاییم بگویم بعد يك جزوه ای هم خدمت شما تقدیم بشود این خیلی ارزش مهمی ندارد آنچه که مهم است این است که ما باید فکر کنیم که الان این بحث نتیجه اش چیست؟ آیا اگر از ما پرسیدند خوب شما پنجاه جلسه بحث ترتب را حضور داشتید بالاخره شما خودتان ترتبی شدید یا نه؟ پذیرفتید ترتب را یا نه؟ در حوزه های گذشته و در سابق ایام همینطور بوده استادی که خودش داشته معالم را تدریس می کرده کنار همان بیان نظریه صاحب معالم نظریه خودش را هم می گفته (الان حالا آن کسی که می خواهد معالم بگوید حالا قدرت برای بیانش هم ندارد؟! خوب این يك افت تحصیلی خیلی شدید است).

مثلاً ببینید در خود بحثهای امام (رض) آنطوری که بعضی از تلامذه ایشان نقل می کنند. از ایشان خواستند يك کفایه ای ایشان شروع بکنند خوب نیامدند متن کفایه را بگویند و ترجمه کنند شروع کردند با تحقیقات خودشان کم کم شده بحث خارج ایشان و همین هم هست باید خود استاد اظهار نظر بکند.

آن کسی که نشسته آن هم باید در آن مساله در همان حدش حالا معالم خوان در حد خودش اصول الفقه خوان، رسائل خوان اینها در حد خودشان باید اظهار نظر بکنند، من يك دفتر رسائل دارم بحث رسائل قطع و ظن عرض می شود استاد محترم جناب آقای اعتمادی من رفتم قطع و ظن را ما خدمت ایشان خواندیم بقیه را تا آخر رسائل خدمت استاد دیگری حاج آقای موسوی

تهرانی که اکثرش هم خصوصی خواندیم خدمت ایشان، من آن دفتر قطع و ظن را دارم.

يكي از کارهايي که همان موقع من کردم خلاصه بحث را به يك شكلي نه به شكل ترجمه اي نوشتم زیرش هم يك چیزهايي حالا نوشتیم که این حرف شیخ درست است، درست نیست این اشکال به ذهن مي آید منتهي آن موقع جرات نمی کردیم با خودکار بنویسیم، سعی می کردیم با مداد بنویسیم که اگر لازم شد زودې پاك بکنیم، علي اي حال خود همین که انسان در صدد باشد که فکر خودش و ذهن خودش چیزی را ابداع کند و اظهار بکند خودش اولین قدم برای رشد است.

ان شاء الله که بحث ترتب را آقایان همین کار را داشته باشند ما تا اول بحث نواهي يك سه چهار تا بحث كوچك ديگر داریم که این را ان شاء الله تا آخر سال بلکه بتوانیم تمام بکنیم.